



نگاهی به سریال «پایتخت»؛ از شیرگاه تا تاجیکستان

گم گشتگی خانواده معمولی در فصل هفتم

محمد جندقی

تحلیل ساختار روایی و فیلمنامه در فصل هفتم «پایتخت»

یکی از جدی ترین نقاط افت سریال «پایتخت ۷» را می توان در ساختار روایی و کیفیت فیلمنامه جست و جو کرد. در حالی که فصول ابتدایی این مجموعه با روایتی پیوسته، پرکشش، و منسجم توانستند مخاطب را با داستانی چندلایه همراه کنند، فصل هفتم فاقد استخوان بندی محکم داستانی است. روایت این فصل، نه تنها از انسجام درونی لازم بی بهره است، بلکه از ضعف در پرداخت موقعیت ها و تحول شخصیت ها نیز رنج می برد. داستان با فرضیه ای نسبتاً ساده آغاز می شود: سفر نقی معمولی به تاجیکستان برای شرکت در یک تورنمنت کشتی. اما این سفر، که می توانست به بستری برای ایجاد درام، کشمکش های بین فرهنگی و توسعه روابط میان شخصیت ها تبدیل شود، خیلی زود به روایت هایی پراکنده و شوخی محور فرو کاسته می شود. فیلمنامه در شکل دهی گره های روایی ناتوان است و در نتیجه، نه گره افکنی ها تأثیر گذار هستند و نه گره گشایی ها قانع کننده.

از سوی دیگر، در روند روایت، هیچ مسیری روشن برای رشد یا تحول شخصیت ها مشاهده نمی شود. در فصول پیشین، شخصیت ها از دل بحران هایی ملموس و قابل باور عبور می کردند و رفتار هایشان تابع تجربه هایی قابل درک بود. اما در فصل هفتم، بسیاری از تصمیمات شخصیت ها ناگهانی، بی مقدمه و فاقد پیوست منطقی است. نمونه ی بارز آن، علاقه ناگهانی ارسطو به دختر تاجیک و ازدواج سریع اوست؛ رابطه ای که نه عمق دارد و نه دراماتیک است. همچنین، فیلمنامه فاقد یک قوس روایی منسجم است. بسیاری از خطوط داستانی که آغاز می شوند، نیمه تمام رها می شوند. شخصیت هایی وارد می شوند بی آنکه نقشی محوری در پیشبرد روایت داشته باشند، و سکانس هایی طراحی می شود که بیشتر جنبه ی تزئینی دارند تا تقویت کننده ی تماتیک یا دراماتیک.

در نبود خشایار الوند، که تا پیش از درگذشتش یکی از ستون های اصلی نویسندگی سریال بود، به وضوح می توان خلأ یک قلم حرفه ای را در ساختار کلی روایت احساس کرد. تلاش های تنابنده و دیگر اعضای تیم برای جبران این فقدان قابل درک است، اما

فصل هفتم سریال «پایتخت» روایت گر بازگشت خانواده معمولی به فضای داستانی آشنا اما با شرایطی متفاوت است. داستان با دعوت نقی معمولی، قهرمان سابق کشتی محلی، به مسابقات پیشکسوتان کشتی در کشور تاجیکستان آغاز می شود. سفر نقی به همراه اعضای خانواده اش به این کشور، نقطه ی آغاز تحولاتی تازه در خط داستانی این فصل است.

در جریان این سفر، ارسطو عامل، که همواره از شخصیت های محوری و مورد علاقه ی مخاطبان بوده است، به دختری تاجیک دل می باز د. این علاقه، بدون زمینه سازی عاطفی و منطقی، به سرعت به عقد رسمی می انجامد، اما دیری نمی پاید که این رابطه به بن بست می رسد. ارسطو بار دیگر وارد چرخه های تکراری از عشق و شکست می شود، چرخه ای که در فصول پیشین نیز بارها تکرار شده بود، اما این بار بدون عمق یا شوخ طبعی لازم.

همزمان با این رویدادها، بهتاش و رحمت در فضای جدید، با چالش هایی مواجه می شوند که بیشتر رنگ و بوی شوخی های فرعی دارند تا پیش برنده ی خط اصلی داستان. حضور مجدد «اوس موسی» نیز که پیش تر در فصل های قبل غایب بود، در این فصل با نقش پررنگ تری همراه است. با این حال، شخصیت او نیز بیشتر به تیپی کلیشه ای از «مافیای محلی» نزدیک شده تا یک کاراکتر پیچیده ی داستانی.

در تهران نیز، بخش هایی از داستان ادامه می یابد. به ویژه حضور کودک خردسالی به نام «سالار معمولی» فرزند نقی و هما، که در روایت نقشی تازه و گاه جذاب ایفا می کند. سالار با بازی مهدیار کلائی، با شیرینی لهجه و بازی طبیعی اش، مورد توجه مخاطبان قرار می گیرد.

با وجود تعدد شخصیت ها و خطوط داستانی، فصل هفتم بیشتر از آن که بر پایه ی یک پیرنگ منسجم استوار باشد، ترکیبی از اپیزودهای جداگانه و موقعیت های طنزآمیز است که در بسیاری از موارد از منطق روایی کافی برخوردار نیستند. داستان هایی که آغاز می شوند بی آنکه لزوماً پایانی داشته باشند، و روابطی که شکل می گیرند بدون آن که به تعمیق منجر شوند، تصویر کلی روایت را به سمت پراکندگی و تکرار سوق می دهند.

نتیجه نهایی چیزی نیست که بتواند به قوت و هماهنگی فصل های پیشین نزدیک شود. نکته ی دیگر، استفاده ی افراطی از موقعیت های کمدی تکرار شونده است. فیلمنامه برای جبران ضعف روایت، به طنزهای سطحی، داد و فریادهای بی دلیل، و شوخی های کلیشه ای متوسل شده است که نه تنها باعث پیشبرد داستان نمی شوند، بلکه در مواردی روند روایت را متوقف و حتی تخریب می کنند. در نهایت، فصل هفتم بیش از آن که ادامه ای شایسته برای روایت درخشان «پایتخت» باشد، یادآور تلاش ناموفق برای تکرار یک فرمول موفق بدون نوسازی واقعی در درون مایه، طرح و پیرنگ است. سریالی که روزگاری نماینده ی صدای مردم بود، حالا در قالب داستانی پراکنده، به سختی تلاش می کند تا خود را زنده نگه دارد.



نبود خشایار الوند، به وضوح می توان خلأ یک قلم حرفه ای را در ساختار کلی روایت احساس کرد. تلاش های تنابنده و دیگر اعضای تیم برای جبران این فقدان قابل درک است، اما نتیجه نهایی چیزی نیست که بتواند به قوت و هماهنگی فصل های پیشین نزدیک شود

تحلیل شخصیت پردازی و بازیگری در فصل هفتم

شخصیت پردازی، همواره از مهم ترین نقاط قوت سریال «پایتخت» بوده است. آن چه این مجموعه را از بسیاری از سریال های مشابه متمایز می کرد، نه فقط داستان، بلکه حضور شخصیت هایی زنده، ملموس و دوست داشتنی بود که مخاطب آن ها را همچون اعضای خانواده ی خود می پذیرفت. اما در فصل هفتم، این نقطه ی قوت، با چالش هایی جدی مواجه شده است.